

مروری کوتاه بر علم بلاغت

محمد سلامتیان

علوم بلاغت عبارت است از معانی و بیان. بعضی هر دو را علم‌البیان می‌خوانند و بعضی علم بدیع را نیز به آن می‌افزایند. علم بلاغت پس از علوم عربی یعنی صرف و نحو و لغت، بین علمای زبان و ادب عربی حادث گردیده است. این علم شاخه‌ای از علوم زبانی است. زیرا مربوط به مفاهیمی است که از الفاظ استفاده می‌شود. مراد از «الفاظ» در این توضیح، الفاظی است که بر معانی مقصوده دلالت دارند. چون اموری که متکلم می‌کوشد به مخاطب منتقل نماید از دو وجه خالی نیست: یا کلمات و مفرداتی است که بعضی از آنها مسند و بعضی دیگر مسندالیه واقع می‌شود و بعضی به بعضی دیگر ملحق می‌گردد و یا اینکه تمیز مسندها از مسندالیه‌ها و تشخیص زمانها است. آنچه که به امر اول دلالت دارد، همان مفردات، یعنی اسم و نص و حرف است و آنچه که بر دو می دلالت دارد، تغییر در حرکات اعرابی و بنایی، در کلمات مختلف است. آنچه که تا اینجا بیان شد مربوط به علم لغت و صرف و نحو است.

اما امور دیگری نیز وجود دارد که سایه‌ای از واقعیات بر آنها افتاده است و به دلالت چیزی به آنها محتاج است. یعنی حالات مخاطبان یا فاعلها و یا هر آنچه که حالت اقتضا دارد و مقام، طالب آن است که محتاج به دلالت شدن است و هرگاه این امور برای متکلم حاصل گردد، کلام او دارای بیشترین تأثیر و بالاترین افاده خواهد بود و اگر چیزی را از آن شامل نشود و حاوی نکته‌ای از آن نکات ظریف نباشد، این کلام از جنس کلام عرب نخواهد بود. زیرا کلام نزد آنها دارای طرق گوناگون و شعب مختلف می‌باشد و هر مقامی را مقالی است که آن مقال، مقام دیگر را نشاید؛ بلکه فقط به همان مقام اختصاص دارد.

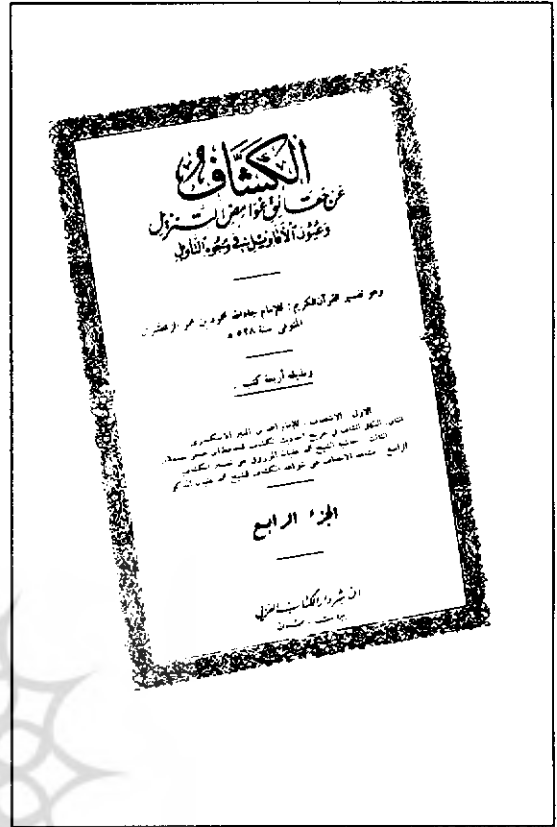
نمونه سوم که حاوی تأکید بیشتری است برای مخاطب مُنکر مفید است و آن را خیرانکاری گویند. همچنین است جمله جَاءَ الرَّجُلُ که مسندالیه، معرفه آمده است و جمله جَاءَ رَجُلٌ که با نکره شدن مسندالیه تعظیم شأن قصد می شود. بنابراین جمله واقعیتی نیز یافت می شود که بتوان آن حکم را با توجه به آن واقعیّت (بنابر آنچه عموم صاحب نظران معتقدند) به صدق یا کذب متّصف گرداند که در این صورت آن را خیر گویند. و یا اینکه برای آن واقعیتی وجود ندارد که بتوان حکم را با آن امر خارجی به صدق یا کذب متّصف کرد که آن را انشاء گویند. انشاء خود به دو گروه طلبی و غیر طلبی تقسیم می شود. پس یا ترک حرف عطف بین دو جمله، مقرر می گردد، و قتی که جمله دوم دارای محلیّی از اعراب بوده بطوری که در حکم تابع برای جمله اول باشد، مثل وصف و تأکید و بدل (بدون حرف عطف) و یا اینکه به وجود عاطف حکم می شود و قتی که جمله محلیّی از اعراب نداشته باشد. لذا مقام گاه اقتضای اطناب و گاه اقتضای ایجاز می کند که باید کلام بر آن اساس جاری گردد.

گاه ممکن است در یک کلام لفظی ذکر گردد، اما منطوق آن لفظ مراد نباشد؛ بلکه لازم آن لفظ اراده شود. مثل اینکه گفته شود زیدٌ اسدٌ که در اینجا حقیقت و جودی اسد که منطوق است مراد نیست بلکه مراد بیان شجاعت اوست که از لوازم اسد است و به زید اسناد شده و این همان استعاره است و گاه مراد از لفظ مرکب دلالت بر ملزوم آن است، مثل اینکه گفته شود «زیدٌ کثیرُ الرّماد» و مطلوب آن چیزی باشد که از نتایج آن کثرت رماد است؛ یعنی جود و سخاوت. زیرا کثرت رماد مولود پذیرایی از مهمان است و همچنین است بیت خنساء:

طویل النجار رفیع العما

دسار عشیرته امروا

که این الفاظ دلالت بر آن مقصودها دارد. اما این دلالت علی سبیل الزیاده می باشد؛ یعنی این دلالت چیزی بیش از دلالت نفس الفاظ مفرد و مرکب می باشد. به بیان دیگر برای بیان یک سری کیفیّتها و حالتها که به وقوع می پیوندد و متکلم



پس قدر مسلم بین زیدٌ جَاءَ و جَاءَ زیدٌ تفاوت و مغایرت وجود دارد. از این جهت که متکلم هر کدام را مهم تر بداند باید مقدم آورد. پس جمله جَاءَ زیدٌ بیانگر این است که توجه گوینده به حکم و بیان فعل از توجه او نسبت به بیان مسند الیه بیشتر است و جمله زیدٌ جَاءَ بیانگر این است که توجه گوینده به مسندالیه بیشتر از توجه او نسبت به بیان حکم است. درباره دیگر اجزای جمله نیز که با حال و مقام باید مطابقت داشته باشد این حکم صادق است. مثل استعمال موصول و یا مبهم و یا معرفه و یا ذکر و یا حذف و یا نکره و غیره. همچنین است تأکید اسناد در یک جمله و عدم تأکید اسناد در جمله دیگر؛ مثلاً بین زیدٌ قائمٌ و إنّ زیداً قائمٌ و إنّ زیداً لَقائمٌ از جهت دلالت، تفاوتها و مغایرتهایی وجود دارد؛ اگر چه از نظر اعراب و ترکیب یکسان هستند. زیرا نمونه اول از تأکید خالی است و برای مخاطب خالی الذهن مفید است و آن را خیر ابتدایی می نامند و نمونه دوم که حاوی یک تأکید است برای مخاطب مردّد مفید است و آن را خیر طلبی می نامند و

قصد دارد آن احوال را به ذهن شنونده برساند، احوال دیگری را در قالب لفظ، تکیه‌گاه و مستمسک خود قرار می‌دهد. البته شرط است که هر یک از الفاظ و معانی بر آنچه دلالت دارد، ظاهر باشد. علمی که درباره این دلالت‌ها و مقامات و احوال و ویژگیها بحث می‌کند، علم معانی و بیان نامیده می‌شود و فصاحت کلمات و مطابقت کلام با مقتضای حال (معانی) و نیز بیان مقصود به طرق گوناگون و اسالیب مختلفه (بیان)، روی هم علم بلاغت را تشکیل دهد.

صنف دیگری نیز به علم بلاغت ملحق شده است و آن توجه به تزیین و زیبایی کلام است، بوسیله نوعی از انواع آرایشهای لفظی مثل سجع و جناس، و معنوی مثل تلمیح و اشاره و اقتباس که «ابن حجه» شمار این محسنات لفظی و معنوی را - که روی هم

علم بدیع نامیده می‌شود - یکصد و چهل دانسته است. بعضی هر سه علم را (معانی و بیان و بدیع) به نام علم بیان می‌خوانند. شاید وجه تسمیه و علت نامگذاری این باشد که متقدمین

اولین کسانی بودند که در صنف دوم لب به سخن گشودند و سپس مسایل دیگر بلاغی تدریجاً به این فن افزوده شده است. مثلاً جعفر بن یحیی و جاحظ و قدامة بن جعفر و دیگران در این باره مکتوباتی دارند. اما آنچه مسلم است این است که مکتوبات در این فن کافی و واقعی نخواهد بود. پیوسته مسایل این فن کامل و کامل‌تر می‌شد تا اینکه یعقوب سگاکي مسایل آن را تهذیب نمود و ابواب آن را به همان ترتیب که مذکور شد، مرتب کرد و کتابش را با نام «مفتاح العلوم» تألیف نمود و متأخران نیز در تألیفاتشان از نظرات صاحب این کتاب به وفور بهره‌مند گشته‌اند و مطالب عمده‌ای را از آن تلخیص نموده‌اند و این امر تا زمان معاصر ادامه یافته است. همانطور که در کتاب «المصباح» ابن مالک و «الایضاح» جلال الدین قزوینی و «تلخیص» جلال الدین خطیب قزوینی که کم حجم‌تر از ایضاح می‌باشد، دیده می‌شود. ناگفته نماند که بلاغت دانه‌های مشرق زمین بیشتر به تلخیص توجه می‌کنند. مثلاً تفتازانی آن را شرح کرده و «مطول» نام نهاده است. مرحوم سید محمد علوی کاشانی - رحمة الله علیه - الفیه‌ای در بلاغت دارند که در مقدمه آن می‌گوید:

يقول هذا لؤلؤ رطيب
تلخیص ما لخصه الخطيب

بالجمله می‌توان نتیجه گرفت که اقبال اهل شرق نسبت به این فن از اهل مغرب استوارتر و قوی‌تر است. شاید به این دلیل که علوم زبانی و صنایع کمالی بیشتر در سایه عمران و آبادانی و رفاه یافت می‌شود و مشرق زمین از مغرب زمین آبادتر است و یا اینکه توجه عجم به علوم زبانی مثل بلاغت و صرف و نحو بیشتر بوده است و عجم بیشترین افراد در مشرق هستند. مثل تفسیر کشاف زمخشری که بطور کامل بر این فن بنا نهاده شده است. اما آنچه که بیشتر به مغرب زمین تعلق یافته است بدیع می‌باشد که و برای آن فرعها و ابواب و شاخه‌های گوناگون ایجاد کرده‌اند. تا آنجا که دیگران می‌پندارند: علمای مغرب زمین فقط بدیع را از شاخه‌های زبان عربی می‌دانند. شاید علاقه شدید به تزیین الفاظ باعث روی آوردن آنها به علم بدیع شده باشد و اینکه علم بدیع

**مفسران،
محتاج‌ترین
گروه به فن
بلاغت هستند.
اما اکثر تفاسیر
متقدمین از
این فن خالی
است؛ به جز
تفسیر کشاف
که در آن آیات
قرآن یکی
پس از دیگری
با احکام این
دانش لطیف،
تتبع شده و
اعجاز قرآن از
دیدگاه بلاغی
بررسی شده
است.**

کمال خود. به همین دلیل است که مبلغان قرآن و مفسران و حافظان و قاریان قرآن، دارای عالیترین مقام هستند. بویژه آن گروه از علمای علوم قرآنی که سواران توسن کلام و تکتازهای میدان ادب هستند و ذوق سلیم و طبع مقیم نزد آنها بوفور یافت می شود. نیز مفسران محتاجترین گروه به این فن هستند. اما اکثر تفاسیر متقدمین از فن بلاغت خالی است، به جز تفسیر جارالله زمخشری که کشف نام دارد و در آن آیات قرآن را یکی پس از دیگری با احکام این فن تتبع نموده و اعجاز قرآن را از دیدگاه بلاغی بررسی کرده است. لذا این تفسیر بر دیگر تفاسیر از این جهت برتری دارد و در نوع خود منحصر به فرد است و اگر در اقتباس و جوه بلاغی قرآن از طریق اهل بدعت پیروی نمی کرد و بر آن عقاید صحه نمی گذاشت، بهتر می بود.

سهل الوصول، و علم معانی و بیان صعب العبور است. زیرا آنها به الفاظ دقت نظر دارند و از معانی چشم پوشیده اند. از جمله کسانی که در علم بدیع از اهالی آفریقا کتاب نوشته است، ابن رشیق قیرانی صاحب کتاب «العمد» می باشد و بسیاری از علماء آفریقا و اندلس به روش او کتابها نوشته اند.

ناگفته نماند، ثمره این فن فهم اعجاز قرآن است. زیرا اعجاز قرآن در کمال دلالت آن است به تمام مقتضیات احوال نطق شده و استدراک شده. زیرا قرآن بلندترین و عالیترین مراتب کلام است در حیطة الفاظ از جهت با صفا بودن و محکم و متفق بودن الفاظ و معانی و ترکیبات. و این همان اعجازی است که فهمها و عقلاها از درک کنه آن قاصر و عاجزند و تنها هر کس که با زبان عربی مأنوس باشد و ملکه بلاغت برای او حاصل شده باشد، می تواند قسمتها و گوشه هایی از آن را درک نماید آن هم به قدر ذوق و به اندازه

راهنمای درخواست اشتراک فصلنامه مبین

- چنانچه مایل به اشتراک فصلنامه مبین هستید فرم اشتراک را به صورت کامل تکمیل نمایید.
- وجه اشتراک را به حساب ۴۲۰۰ نزد بانک صادرات شعبه مرکزی اراک واریز نموده و اصل فیش را به همراه فرم به نشانی مجله ارسال کنید.
اراک - صندوق پستی ۳۸۱۳۵/۱۴۸۹
- بهای اشتراک یکساله فصلنامه (چهار شماره پیاپی) / ۶۰۰۰ ریال می باشد.
- بهای اشتراک دو ساله فصلنامه ۱۳۰۰۰ ریال می باشد.

در این قسمت چیزی ننویسید

✍

فرم درخواست اشتراک

نام خانوادگی	نام:
نشانی	نشانی:
کد پستی	کد پستی:
تلفن	تلفن:
صندوق پستی	صندوق پستی:
امضاء	امضاء:
تاریخ	تاریخ: